

دکتر رضا اشرف‌زاده

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

## عطار، خیامی دیگر

### چکیده

بدون شک رباعی و دوبیتی از قالب‌های کوتاه و دلنشین ایرانی است، همان‌گونه که دوبیتی، زبان حال مردم عراق عجم بوده است - که به فهلویات مشهور بوده - رباعی یا چهارگانه زبان دل مردم خراسان بوده است. بزرگان رباعی سرا از رودکی گرفته تا شیخ ابوسعید اسی‌الخیر، خواجه عبدالله انصاری، عمر خیام نیشابوری و.. خصوصاً عطار نیشابوری، همگی از خراسان بوده‌اند.

مجموعه‌ای که از رباعیات خیام در دست است به روزگاران جمع‌آوری شده و بسیاری از آنها، رباعیات سرگردان است. عطار نیشابوری خود، رباعی‌های خود را در مجموعه‌ای به نام مختارنامه در ۵۰ فصل تدوین نموده است.

بعضی از رباعیاتی که به نام خیام رقم خورده است، از طبع عطار تراویده است و بسیاری از رباعیات عطار، همان مضامین رباعیات خیام را دارد.

در این مقاله، کوشش شده است این هم‌نگری‌ها و شباهت‌ها نمایانده شود. با این تفاوت که تفکرات خیام فیلسوفانه است و تفکرات عطار، فلسفه عرفانی اوست.

#### واژه‌های کلیدی:

رباعی، دوبیتی، وزن پرسیفیک، تفکر ختیمی، درماندگی در برابر مرگ، عجز در مقابل اسرار ازل.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بدون شک، دو قالب رباعی و دوبیتی، قالب‌های اصیل ایرانی است و در حقیقت، ایرانیان زمزمه‌های عاطفی خود را در این دو قالب بیان می‌کرده‌اند. باید گفت، همان گونه که «فهلویات» زبان دل و عاطفه مردم عراق عجم بوده (محبوب، محمد جعفر، بی‌تا/ ۹۸) به نظر می‌رسد که چهارگانه‌ها یا رباعیات، زبان دل مردم خراسان بوده است. بر این گفته، دلایلی چند وجود دارد:

در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، ابداع وزن و قالب رباعی - با تردید - به رودکی، اسناد داده شده است. شمس قیس رازی، طی داستانی، ابداع این وزن را چنین بیان می‌کند:

«... یکی از متقدمان شعراء عجم و پندارم رودکی - وَاللَّهِ أَعْلَمُ - ... وزنی تخریج کرده است که آن وزن را رباعی خوانند و الحق وزنی مقبول و شعر مستلذ و مطبوع است و از این جهت، اغلب نفوس نفیس را بدان رغبت است و بیشتر طباع سلیم را بدان، میل...» (مدرس رضوی، ۸۳/۱۳۱۴) و پس از آن داستان گوزبازی کودکی را نقل می‌کند که گردکان او، از گوز بیرون افتاد و به قهقری هم به جایگاه باز غلتید و کودک «از سر ذکای طبع و صفای قریحت گفت:

«غلتان غلتان همی رود تا بن گوزه  
مرا تخمات قهقری نمودم از سر ذکای

«شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد، به قوانین عروض مراجعت کرده، آن را از متفرعات بحر هزج بیرون آورد...» (همان/ همان صفحه)

آنچه مسلم است این داستان پایه و بنیادی استوار ندارد - شاید در اذهان و سینه‌های مردم بدین صورت افسانه‌وار بوده و شمس قیس رازی نیز آن را، در قرن هفتم، نقل کرده باشد - اما چند نکته مسلم است:

یکی این که، به وجود آمدن قالب رباعی، به شاعری ایرانی - رودکی یا هر کس دیگر - اسناد داده شده است.

دیگر این که منشأ و موطن پیدایش رباعی، خراسان بوده است. و نکته مهم‌تر و شاید اصلی، بر سر کودک خراسانی است، که «ذکای طبع» و «صفای قریحت» او، مجبول به سرودن مصراع‌ی در این وزن - وزن رباعی - بوده است. آیا

این وزن، اتفاقی بر زبان این کودک جاری شده یا سابقه ذهنی- در ذهن همه صاحب ذوقان خراسانی، چه پیش از اسلام و چه بعد از آن- داشته است؟  
(متأسفانه رباعی و دوبیتی، چون زبان دل و عاطفه مردم بوده است، کمتر ثبت و ضبط شده است و به همین جهت قضاوت در این باره را مشکل می‌کند).  
دیگر: در بین رباعیاتی که بر زبان شیخ ابوالحسن خرقانی- شخصیت بارز عرفانی در قرن پنجم و دوست و استاد شیخ ابوسعید ابی‌الخیر- جاری شده رباعیی است به زبان پهلوی (محبوب/۱۶۳) بدین صورت:

تا گورنشی با نه بتی یار نبو چون گورشی، از بهر بتی عار نبو  
او را کسی میان بسته ژنار نبو او را به میان عاشقان کنار نبو

که خبر از رباعیات دیگری پیش از شیخ ابوالحسن خرقانی- با این زبان- می‌دهد. زیرا که این رباعی بسیار پخته و به اسلوب است و چنین نیست که بالبداهه خلق شده باشد، ولی متأسفانه مانند بسیاری از دو بیتی‌های عامیانه و رباعیات دیگر- که فقط به صورت شفاهی ادا می‌شده است- در جایی مکتوب نیست.

دیگر: در بین مأخذ یونانی، از وزنی به نام «پرسیفیک» (ریپکا، ۹۶/۱۲۵۴) نام برده شده، که در بین پارسیان رایج بوده و دارای دو هجای بلند و دو هجای کوتاه ( - - UU) که در عروض عربی به صورت «مستفعل» تلفظ می‌شده، و به احتمال قریب به یقین، همین وزن رباعی بوده است، زیرا که « - - /UU - - /UU - - » در عروض امروز به صورت « - - U /U - - U /U - - U /U - - » یعنی «مفعول مفاعیل مفاعیل فعل» که یکی از اوزان بیست و چهار گانه رباعی است- تلفظ می‌شود، که می‌توان آن را «مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ فع» نیز خواند و هیچ مشکلی هم پیش نخواهد آمد. و این وزن بیشتر در خراسان رایج بوده است.

دلیل عینی‌تر این بود که در بعد از اسلام، مهد رباعی و رباعی‌سرایی، در خراسان بوده است و رباعی‌سرایان بزرگ ایران، در این ناحیه بزرگ از ایران، به وجود آمده‌اند. از رودکی گرفته تا ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابی‌الخیر، خواجه عبدالله انصاری، ختیم یا ختیمی و بالاخره عطار نیشابوری و جلال‌الدین محمد مولوی بلخی.

با مقایسه همه رباعیاتی که در قسمت مرکزی ایران و حوزه‌های گوناگون ادبی، در ایران و خارج از ایران سروده شده، میزان رباعیات بازمانده از شعرای خراسان، به مراتب، بیشتر، عمیق‌تر و رایج‌تر است.

با بررسی و تحقیق در رباعیات موجود- به طور کلی- می‌توان ۳ نکته اساسی را ذکر کرد:  
 ۱- رباعی- چهارگانه- در اصل، شامل چهار مصراع هم قافیه- مُصَرَّع- بوده است. رباعی مذکور از ابوالحسن خرقانی، به همین گونه است و با توجه به دیوان‌های موجود- تا نیمه قرن پنجم- برتری با رباعیاتی است که چهار مصراع آن مُصَرَّع است. مثلاً در دیوان مسعود سعد سلمان- شاعر لاهورزاد همدانی اصل- از ۴۱۰ رباعی موجود در دیوانش، فقط ۵ رباعی مُصَرَّع نیست (به تصحیح رشید یاسمی، بخش رباعیات)- موقعیت زمانی و مکانی مسعود سعد در خور توجه است.

از نیمه دوم قرن پنجم، کم‌کم رباعی با سه مصراع هم قافیه- اول و دوم و چهارم- شایع می‌شود و از اواخر قرن ۶ به بعد، اکثر رباعی‌ها، با سه مصراع هم قافیه است.- در تشخیص قدمت رباعی‌ها، این نکته قابل توجه است.

۲- رباعی، که مختصرترین قالب شعر است- «دوبیتی» در حد آن و «فرد» کمتر از آن- خود به تنهایی، یک بُعد فکری شاعری را بیان می‌کند. به تعبیر دیگر، یک نکته ذهنی شاعر، در رباعی بیان می‌شود. در همین مورد می‌توان به این نتیجه رسید که شاعر، ۳ مصراع از چهار مصراع را به عنوان تمهید و مقدمه می‌گوید و نکته اصلی موردنظر را در مصراع چهارم بیان می‌کند. مثلاً در این رباعی منسوب به خیام: (فروغی، فنی، ۷۹/۱۳۲۱)

در دایره‌ای که آمدن و رفتن ماست / او رانه بادایت، نه نهایت پیداست  
 کس می‌نزند می در این معنی راست / کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟

که ۳ مصراع اول، مقدمه و زمینه چینی است برای بیان مفهومی متفکرانه و فیلسوفانه، که در مصراع چهارم آمده است.

یا:

جان گرچه در این بادیه بسیار شافت / مویی بنادانست و بسی موی شکافت  
 گرچه ز دلم هزار خورشید بنافت / اما به کمال ذره‌ای راه نیافت

که حرف اصلی و اندیشه نهایی عطار، در مصراع چهارم آمده است. (رک. فروغی، ۱۱/۱۳۲۱)

۳- از زمان رونق و رواج عرفان در خانقاه‌های صوفیان، این گروه، اقبالی شگرف به این قالب شعری نمودند- شاید به جهت رواجی که در اذهان و زبان مردم داشت- و اغلب برای تشحید ذهن مریدان و مستمعان، به تناسب حال و مقام، رباعی از خود یا دیگری، بر زبان می‌راندند.

این کار به حدی شایع بود که حتی رباعیاتی از قول عرفای بزرگ - که اغلب از آنان هم نبوده، مثلاً ۳ رباعی از قول بایزید بسطامی- نقل می‌کردند، که همین امر سبب به وجود آمدن «رباعیات سرگردان» در ادب فارسی شده است، به طوری که گاهی یک رباعی از قول چند نفر، در کتاب‌های گوناگون نقل شده است.

از بین عارفان مشهور، مجموعه رباعیاتی از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر (م. ۴۴۰) و خواجه عبدالله انصاری (م. ۴۸۱) نقل کرده‌اند- این رباعیات را محققان از بین آثار منثور آنان، یا از کتب و جاهای گوناگون فراهم آورده‌اند - البته این دو عارف نامی، به رباعی‌سرایی مشهورند. (هر چند محمد بن منور، ساحت ابوسعید را از شاعری پاک می‌داند) (رک. اسرارالتوحید، ۱۰۵/۱) در ضمن آثار منثور کسانی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ احمد غزالی و عین‌القضاة همدانی رباعیات زیبایی آمده است که قابل ملاحظه‌اند.

اما بحث بر سر دو رباعی‌سرای مشهور، یکی فیلسوفی دل‌آگاه و دیگری پشت پای بر افلاک دلسوخته، یکی عالم افلاک را با علم خویش درنوردیده و دیگری پشت پای بر افلاک زده، یکی با جبر و مقابله به گشودن مسائل پیچیده ریاضی رفته و دیگری با ریاضت و خودسازی به مقابله شیطان نفس برخاسته است، دو نیشابوری صاحب نام، دو رباعی سرای مشهور - خیام و عطار-.

\*\*\*

حقیقت این است که از خیام، مجموعه رباعیاتی که بتوان آن را مستند به او کرد در دست نیست، ظاهراً کهنه‌ترین مجموعه‌هایی که در کتابخانه‌های داخله و خارجه موجود است در اواسط قرن نهم هجری گرد آمده است که فریدریخ رزن، فاضل آلمانی یک نسخه از آن به دست آورده که در پایان آن رقم ۷۲۱ دیده می‌شود، «لیکن چون کتاب به خط نستعلیق است ممکن نیست در آن سال نوشته شده باشد و آن رقم نباید تاریخ

کتابت باشد، چه، اهل خبره، تاریخ کتابت آن مجموعه را مقدم بر سده دهم نمی‌دانند» (فروغی، ۲۶/۱۳۲۱)

تحقیقات کریستن سن دانمارکی، راجع به رباعیات خیام نیز از ۱۸۹۷ میلادی - یعنی از هنگامی که ژوکوفسکی رساله‌ای به نام «عمر و رباعیات سرگردان» انتشار داد شروع می‌شود. این رساله را به هنگام تولد پروفیسور روزن، به عنوان هدیه به وی تقدیم داشته است.

کریستن سن، در این رساله می‌نویسد: «خیلی بعید است تمام رباعیاتی که به عمر خیام نسبت می‌دهند با آن که دارای هدف‌ها و منظوره‌های گوناگون است، محصول دماغی یک نفر باشد». (شجره، حسین، ۱۷۰/۱۳۲۰)

به دنبال این اظهارنظر، کسانی چون ادوارد براون، نیکلسن، دکتر روزن و برتلس و تنی چند از مستشرقان به کندوکاو در رباعیات خیام پرداختند و ترجمه‌هایی از رباعیات او ارائه دادند که مشهورترین آنان، ترجمه فیتزجرالد انگلیسی (به سال ۱۸۵۹) است که نام خیام را در اروپا و آمریکا و روسیه برآورد.

لازم به ذکر است که نسخه‌ای شامل ۲۰۰ رباعی مشهور، به نسخه ون هامر و نسخه‌ای در کتابخانه بودلیان، که در ۱۴۶۰ میلادی در شیراز نوشته شده!! و نسخه‌ای در انگلستان موجود است که شامل ۱۵۸ رباعی، و نسخه دکتر اسپرینگر - که در کلکته چاپ شده و شامل ۴۳۸ رباعی و نسخه کتابخانه آسیایی در کلکته، که شامل ۵۱۶ رباعی است، در اختیار فیتزجرالد بوده که از بین آنها، رباعیات مشترک را - که بالغ بر ۱۰۴ رباعی می‌شده - ترجمه کرده است. (بهاریان، اکبر، ۱۵/۱۳۴۵)

اما قدیمی‌ترین مأخذی که از خیام - ابوالفتح، غیاث‌الدین، امام محمد بن ابراهیم خیام - رباعی نقل شده کتاب مرصادالعباد، از نجم‌الدین رازی است - عارف مشهور قرن هفتم، که به سال ۶۲۰ یعنی ۱۰۳ سال بعد از مرگ خیام - که با توجه به تضاد فکری بین عارفان و فیلسوفان، با طعن و لعن بسیار از او یاد می‌کند.

جالب توجه این است که نظامی عروضی - که خود خیام را دیده است (رک. چهار مقاله/۱۰۰) و ۲ داستان درباره او نقل کرده نامی از شاعری او نبرده است و حسن بن زید بیهقی نیز که شاگرد او بوده، در کتاب تنمۀ صوان الحکمه، ص ۶۶، از خلیقات استاد خویش شمه‌ای ذکر کرده ولی نامی از شاعری او به میان نیاورده است. (رک. جعفری

۳۰/۱۳۶۸) این مطلب وعدم وجود نسخه‌ای اصیل از رباعیات، و هم زمانی و برخورد امام محمد غزالی و شاگردان متعصب و ضد فلسفه او، این شبهه را در دل‌ها می‌اندازد که امام، حجة‌الحق علی‌الخلق (جعفری/۳۳) و السید الاجل، حجة‌الحق، فیلسوف العالم نصره‌الدین، سید حکماء المشرق و المغرب ابی‌الفتح عمر بن ابراهیم الخیامی (رساله جوابیه، به نقل از جعفری، ۲۳/۱۳۶۸) یا اصلاً رباعی نمی‌سروده و یا بسیاری از رباعیات -- حتی رباعیاتی که اصیل پنداشته شده و از مرصاد العباد و تاریخ جهانگشا و فردوس التواریخ- تألیف در ۸۰۸- و کتاب نزهه المجالس، نقل کرده‌اند- مورد تردید محقق قرار گیرد. ولی عطار نیشابوری خود، رباعیات خود را با دقت و در ۵۰ فصل، تدوین، و به عنوان اولین مجموعه رباعیات، به نام «مختارنامه» برای ما به یادگار گذاشته است.

\*\*\*

عطار نیشابوری در آثار خود فقط یک بار در الهی‌نامه از عمر خیام در ضمن حکایتی یاد می‌کند که بیننده‌ای دانا بر سر گور خیام حاضر می‌شود و از خیام در حالی در گور خبر می‌دهد که از شرم ادعای دانش خود، عرق شرمندگی از جانش فرو می‌ریزد، چون که در این دنیا، لاف علم و دانش زده است:

یکی بیننده معروف بودی که ارواحش همه مکشوف بودی  
 دمی گرببر سرگوری رسیدی در آن گور آنچه می‌رفتی، بدیدی  
 بزرگی امتحانی کرد خردش به خاک عمر خیام بردش  
 بدو گفتا: چه می‌بینی در این خاک؟ مرا آگه کن، ای بیننده پاک!  
 جوابش داد آن مرد گرامی که این، مردی است اندر ناتمامی  
 بدان درگه که روی آورده بودست مگر دعوی دانش کرده بودست  
 کنون چون گشت جهل خود عیانش عرق می‌ریزد از تشویر، جانش  
 میان خجلت و تشویر ماندست وز آن تحصیل در تقصیر ماندست  
 بر آن در، حلقه چون هفت آسمان زد ز دانشش، لاف، آنجا کسی توان زد؟



شگفت این جاست که این عارف شاعر، با وجود این که خود رباعی‌سرای نامدار بوده است و قاعدتاً می‌بایست لاقلاً به رباعی و رباعی‌سرایان پیش از خود - آن هم هم‌شهری خود - وقوف داشته باشد، در هیچ یک از آثار خود، خیام را به شاعری نام نبرده است و در این داستان نیز او را «عالمی ناتمام» می‌شناسد، چون در درگاه خداوندی «لاف علم» زده است.

\*\*\*

برای مقایسه مضمون رباعی‌ها، باید - صرف‌نظر از شیوه و سبک بیان - به محتوای اندیشه آنها پرداخت. زیرا که شیوه و سبک بیان رباعیات خیام «در نهایت فصاحت و بلاغت است و در سلاست و روانی مانند آب است ساده و از تصنع و تکلف، فرسنگها دور است و در پی آرایش سخن خود نیست و صنعت شاعری به خرج نمی‌دهد، تخیلات شاعرانه نمی‌جوید، همه متوجه معانی است که منظور نظر اوست». (فروغی، ۱۶/۱۳۲۱) اما با همه درستی سخن، باید گفت که این رباعیات موجود، خالی از صنایع بدیعی و زیبایی‌های کلام نیست و هر جا که صنعت‌گری به استحکام و زیبایی سخن کمک کرده، از آوردن آنها کوتاهی نشده است، مثلاً این رباعی:

ای دل! همه اسباب جهان خواسته گیر / باغ طربت به سبزه آراسته گیر  
وانگاه بر آن سبزه، شی چون شبنم / بنشسته و بامداد، برخاسته گیر

(فروغی / ۹۱)

که چندین نوع صنعت، از مراعات نظیر تا مطابقه در آن می‌توان دید. از نظر مضمون و محتوا نیز باید گفت: این رباعیات حول چند محور فکری بیان شده است:

۱- تفکر برای شناخت خود. این فکر تنها مربوط به فلاسفه نیست، بلکه هر انسان متفکری، چه فیلسوف و چه عارف و چه عالم علم شریعت، پیوسته به این مطلب اندیشیده است که انسان چیست؟ کجایی است؟ از کجا آمده است؟ برای چه آمده است؟ در این جهان چه می‌کند؟ راه سعادت و شقاوت او چیست؟ که مجموعه این پرسش‌ها انسان را به شناخت خود و به تبع آن، به شناخت خدا می‌رساند.

این پرسش‌ها را نه تنها غزالی، در کیمیای سعادت (خدیبوم، ۱۵/۱۳۸۳) مطرح می‌کند که خواجه عبدالله انصاری - عارف برجسته قرن پنجم - نیز ضمن مطرح کردن این سوالات - همانند خیام - ناآمدن را بهتر می‌داند:

دی آمدم وز من نیامد کاری و امروز من گرم نشد بازاری  
فردا بروم، بی‌خبر از اسراری ناآمده به بُدی از این، بسیاری

و این همان مطلبی است که خیام نیز آن را مرتب در ذهن و زبان خود تکرار می‌کند که:

از آمدم نبود گردون را سود و ز رفتن من جاه و جلالش نفزود  
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود کاین آمدن و رفتن از بهر چه بود؟

(هدایت، ۶۹/۱۳۵۲) (فروغی/۸۱)

عارفانی چون عطار و مولوی و حافظ... نیز در جست و جوی این مطلب برآمده‌اند و از سر درد سروده‌اند که:

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟  
ز کجا آمده‌ام؟ آمدم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم؟ آخر نمایی وطنم؟  
مانده‌ام سخت عجب! کز چه سبب ساخت مرا؟ یا چه بوده است مراد وی از این ساختن...؟

گزیده دیوان شمس

و حافظ نیز:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشامی که از این چهره پرده برفکنم  
عیان نشد که چرا آمدم؟ کجا رفتم؟ دریغ و درد، که غافل ز کار خویشتم

دیوان غزل

و عطار نیز با تفکر در این مورد، به این نتیجه می‌رسد که:

اول، همه نیستی است تا اول کار و آخر همه نیستی است تا روز شمار  
برشش جهتم چون نیستی شد انبار من چون زمانه هستی آرم به کنار؟

مختارنامه/ ۴۷

یا:

زان روز که در صدر خودم بنشستم تا بنشستم، به بسی خودی پیوستم  
دریای عدم شش جهتیم بگرفته است من، یک شمیم، چگونه گویم هستم؟

(همان/ همان ص)

۲- اندیشیدن به مرگ و انسان را در مقابل آن زبون دیدن، و رسیدن به این مطلب که با آن همه تلاش و کوشش و رسیدن به اوج کمال، یکباره مرگ درمی‌رسد و همه چیز را فرو می‌برد، انگار که اصلاً نبوده است. در نتیجه این تفکر، خیام می‌سراید:

چون نیست زهرچه هست، جز باد به دست چون هست به هرچه هست، نقصان و شکست  
انگار که هر چه هست در عالم، نیست پندار که هر چه نیست، در عالم هست

فروغی/ ۷۸۱

یا:

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام زما و نی نشان خواهد بود  
زین پیش نبودیم و ثبدا هیچ خلل زین پس چون نباشیم، همان خواهد بود

(همان/ ۸۷)

و عطار نیز بارها و بارها به مرگ اندیشیده و سرانجام به همان مطلبی رسیده، که قبلاً خیام رسیده بوده است:

چون رفت ز جسم، جوهر روشن ما از خار در ریغ پر شود گلشن ما  
بر ما بروند و هیچ کس نشناسد تا زیر زمین چه می‌رود بر تن ما

(شفیعی کدکنی/ ۲۲۹)

یا:

خطقی که در این جهان پدیدار شدند در خاک به عاقبت گرفتار شدند  
چندین غم خود مخور، که همچون من و تو بسیار در آمدند و بسیار شدند

(همان/ همان صفحه)

۳- اندیشیدن به مرگ و رسیدن به این مطلب، که انسان در مقابل آن دست و پا فرو بسته است و جز تسلیم در مقابل آن راهی نیست، او را به این نتیجه می‌رساند که باید دم را غنیمت شمرد و از لحظه لحظه زندگی بهره گرفت، و گرنه فردا جز حسرت و

پشیمانی، چیزی با خود نخواهی برد، و این، همان است. که بعضی آن را «فلسفهٔ اپیکوری» یا «فلسفه خیامی» و یا «خوش‌باشی» می‌نامند و معتقدند که خیام، آن را از تفکرات ابوالعلاء معری اخذ کرده است. (برای رد این ادعا، رک. جعفری، ۱۳۶۸/۳۹ به بعد)

باید یادآور شد که این تفکر- یعنی تفکر در اسرار خلقت، و در نیافتن رمز و راز مرگ و دعوت به خوشباشی، از اوایل دوره شعر فارسی، در شعر کسانی چون رودکی- قدیمی‌ترین جایی که می‌توان دید- دیده می‌شود. مثلاً در قطعه‌ای برای دلداری کسی بر مرگ عزیزی، سروده است:

ای آن که غمگنی و سزاواری و اندر نهران سرشک همی باری  
رفت آن که رفت، آمد آن که آمد بود آنچه بود خیره چه غم داری

تا آن جا که:

تا بشکنی سپاه غمان بر دل آن به که می‌بیاری و بگساری

(رودکی/۴۲)

یا:

شادزی با سیاه چشمان، شاد که جهان نیست جز فسانه و یاد  
ز آمده شادمان نیاید بشود وز گذشته نگرید باید یاد  
باد و ابراست این جهان، افسوس باده پیش‌آر، هر چه بادا باد

(رودکی/۱۷)

همین تفکر را در شعر شاعران دیگر، چون سنایی و مولوی و حافظ نیز می‌توان دید، منتهی، خیام آن را با دیدی فلسفی و به همراه تفکری عمیق‌تر و ژرف‌تر بیان می‌دارد:

ازدی که گذشت، هیچ از و یاد مکن فردا که نیامده است، فریاد مکن  
برنامه‌ده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

(فروغی/۱۰۵)

یا:

برخیز و مخور غم جهان گذران بنشین و دمی به شادمانی گذران  
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نیامدی از دگران

(همان/ همان ص)

و بالاخره:

دهقان قضا، بسی چو ما کشت و درود غم خوردن بیهوده نمی‌دارد سود  
پرکن قدح می، به کفم در نه زود تا باز خورم، که بودنیها همه بود

(همان/۹۰)

عطار نیشابوری نیز در پایان این تفکر، به همان چیزی می‌رسد که خیام رسیده است و بالاخره او نیز دست به دامن ساقی می‌شود، که او را از خود بی‌خود کند تا غبار حسرت و پشیمانی را از این آمدن و رفتن بپهوده - از دل او بشوید:

خون شد جگرم، بیار جام، ای ساقی! کاین کار جهان، دم است و دام، ای ساقی  
می‌ده که گذشت عمر و بگذاشته گیر روزی دو سه نیز، والسلام، ای ساقی!

(اشرف زاده، ۱۳۷۷/۱۵۶)

یا:

برخاست دلم، چو باده در خم نشست وز طلعت گل، هزارستان شدمست  
دستی بز نیم با تو امروز، به نقد زان پیش که از کار فرو ماند دست

(همان/۱۵۷)

یا

چون گل بشکفت در بهار، ای ساقی تا کی نهدم زمانه خار، ای ساقی!  
در پیش بنه صراحی و بر کف، جام با سبز خطی به سبزه زار، ای ساقی

(همان/۱۵۶)

صبح از پس کوه، روی بنمود، ای دوست خوش باش و بدان، که بودنی بود، ای دوست  
هرسیم که داری به زبان آر، که عمر چون در گذرد ندادت سود، ای دوست

(همان/۱۶۰)

۴- ذرات خاک، اعضاء خاک شده زیبارویان و شیرین دهنان است، به همین اعتبار، خیام به زندگان هشدار می‌دهد که حتی «گرد بر آستین نشسته» را باید «با آرم» بفشانی که «رخ نازینی» است و به خاکبیز پند می‌دهد که «نرمک نرمک» خاک ببیزد که آن خاک، «مغز سر کیفیاد» و «چشم پرویز» است:

هر ذره که بر روی زمینی بوده است خورشید رخی، زهره جینی بوده است  
گردد از رخ آستین به آزرم فشان کان هم رخ خوب نازنینی بوده است

(هدایت/۸۵)

ای پسر خردمند! پگه تر برخیز وان کودک خاک بیز را بنگر تیز  
پندش ده و گو، که نرم نرمک می بیز مغز سر کتیاد و چشم پرویز

(همان/ همان صفحه)

یا:

هر سبزه که بز کنار جویی رُسته است گویی ز لب فرشته خوبی رُسته است  
پا بر سر هر سبزه به خواری نهی کان سبزه، ز خاک لاله رویی رسته است

(همان/۸۸)

عطار نیشابوری نیز به همین وسواس فلسفی - اما با نگرشی عرفانی - دچار است،  
خاک زمین را تن سیمبری و نقل دان دهنی می بیند و فریاد می زند:

ای دل! دانی که کنار دنیا گذری است وقت تو گذشت، زو که وقت دگری است  
بر خاک مرو به کبر و بر خاک نشین کاین خاک زمین نیست، تن سیمبری است

(اشرفزاده/ ۱۰۱)

و:

اجزای زمین، تن خردمندان است ذرات هوا، جمله لب و دندان است  
بندیش! که خاکی که برو می گذری گیسوی بسان و روی دلندان است

(همان/۱۰۳)

و:

هر سبزه و گل که از زمین بیرون رُست از خاک یکی سبز خط گلگون رُست  
هر نرگس و لاله، کز گه و هامون رست از چشم بتی وز جگری پر خون رست

(همان/۱۰۳)

و:

مر کوزه که بی خود به دهان باز نهم گوید بشنوتا خبری باز دهم  
من همچو تو بوده‌ام در این کوی، ولی نه نیست همی گردم و نه باز رهم  
(همان/۱۰۲)

و:

پیش از من و تو، پیر و جوانی بوده است اندوهگنی و شادمانی بوده است  
جرعه مفکن بر دهن خاک، که خاک دهنی چون نقل دانی بوده است  
(همان، همان ص)

و از این گونه مضامین خیامی، در مختارنامه، بسیار می‌توان یافت.  
۵- بدبینی نسبت به حیات: در رباعیات خیامی، نوعی بدبینی نسبت به از دست رفتن عمر و جوانی دیده می‌شود که باز هم حاصل عدم توانایی در گره‌گشایی مرگ است بدبینی او از نوع بدبینی ابوالعلاء معری نیست «ابوالعلاء مرگ را از آن رو که آدمی را از چنگ بدبختی‌های پی‌درپی نجات می‌دهد- چون در نظر وی مرگ، انتهای حیات است- نوشداروی بزرگ می‌شمارد و می‌گوید:

أَمَّا حَيَاتِي، فَمَالِي عِنْدَهَا قَرْجٌ فَلَيْتَ شِعْرِي عَن مَوْتِي إِذَا قَدَّهَا.»

(شجره، ۱۱۳۲۰/۱۱)

(اما زندگی، من در آن گشایشی ندیدم، کاش مرگ مرا پذیره می‌شد)  
در صورتی که خیام، مرگ را دشمن می‌شمارد و سوزناک‌ترین ناله خود را برای سپری شدن ایام جوانی، و رسیدن مرگ، با تمام وجود ابراز می‌کند:

افسوس! که نامه جوانی طی شد و این تازه بهار زندگانی، دی شد  
آن مرغ طرب که نام او بود شباب فریاد! ندانم که کی آمد، کی شد؟

(فروغی/۸۶)

یا، با آن همه علم و معرفت- که مشکلات گردون- را با آن گشوده است خود را از گشودن بند مرگ ناتوان می‌شمارد:

از جرم گل سیاه تا اوج رُحل کردم همه مشکلات کُلی را حل  
بگشادم بندهای مشکل به حیل هر بند گشاده شد بجز بند اجل

(همان/۱۰۰)

و بالاخره به این جا می‌رسد که:

ای دیده! اگر کورنه ای، گوربین و این عالم پُرفتنه و پرشوربین  
شاهان و سران و سروران، زیر گنند روهای چومه، در دهن موربین

(همان/۱۰۵)

عطار نیز، با دیدی فلسفی - عارفانه به مسأله مرگ می‌اندیشد و به این نتیجه می‌رسد، که اگر رفتگان خبری باز نمی‌دهند، از این جهت است که بی‌خبرند:

قومی که به خاک مرگ سر باز نهند تا حشر زقال و قیل خود باز رهند  
تا کی گویی کسی خبر باز نداد؟ چون بی‌خبرند، از چه خبر باز دهند؟

(اشرفزاده/۱۰۰)

حتی، به نوعی، جای خود را پس از مرگ نمی‌داند و همچنان، چون خیام، راز مرگ برای او ناگشوده می‌ماند:

از مرگ، چو آب روی دلخواهم شد با او به دو حرف، قصه کوتاهم شد  
گفتم: «چو شدی. کجات جویم، جانا؟» گفتا که: چه دانم که کجا خواهم شد؟!

(همان/۱۰۳)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یا:

چون رفت ز جسم، جوهر روشن ما از خار دریغ پر شود گلشن ما  
بر ما برون و هیچ کس نشناسد تا زیر زمین چه می‌رود بر سر ما؟

(همان/۱۰۱)

\*\*\*

بدون شک همه رباعیاتی که در مجموعه‌ها به نام خیام، فراهم آمده است نمی‌تواند از ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی - خیام- باشد، حتی رباعیاتی که نام خیام در آنها آمده است و اغلب محققان آنان را اصیل پنداشته‌اند. (رک. فروغی/۲۹) مانند این رباعی:

خیام اگر زباده مستی، خوش باش با ماه رخی اگر نشستی خوش باش  
چون عاقبت کار جهان نیستی است انگار که نیستی چو هستی خوش باش

(فروغی/۱۰۰)



هر چند ترکیب کلمات و کاربرد سبکی آنها، شیوه خیامی دارد و مفهوم خوش باشی نیز از آن مستفاد می‌شود که صبغه اصلی اشعار خیام است.

مرحوم فروغی و دکتر غنی، با تردید ۱۷۸ رباعی، صادق هدایت ۱۴۳ رباعی، (ترانه‌های خیام، ۱۳۵۳)، حسن دانشفر ۸۵ رباعی (با مقدمه مینوی، بی‌تا) و محمد رضانی، (۱۳۱۵) حدوده ۴۸۰ رباعی را به نام خیام در مجموعه رباعیات به چاپ رسانده‌اند، دیگران هم اغلب بر اساس تحقیق مرحوم فروغی و دکتر غنی، رباعیات خیام را کمتر و بیشتر پنداشته‌اند، که البته همگی اذعان دارند که صحیح‌ترین و اصیل‌ترین رباعیات خیام را باید در کتاب «رباعیات حکیم خیام نیشابوری» تصحیح این دو بزرگوار دانست. با جست و جو در کتاب مختارنامه عطار، بعضی از رباعیاتی را که محققان به نام خیام ضبط کرده‌اند در این کتاب-گاهی با جزیی اختلافی- می‌توان دید.

این نکته قابل تأکید است که ۱۰۳ سال بعد از مرگ خیام، اولین رباعیات او در کتاب مرصادالعباد از قلم عارفی چون نجم‌الدین رازی- که ضد فلسفه است- نگاشته شده، در حالی که مختارنامه را خود عطار نیشابوری در ۵۰ باب تدوین کرده، بعضی رباعیات را شسته، و خود نپسندیده است، و باقی رابه صورت مجموعه‌ای مدون و با موضوع بندی خاص خود، تدوین کرده است.

قدیمی‌ترین نسخه‌ای از آن، که مورد استفاده آقای شفیع کدکنی قرار گرفته، نسخه مورخ به سال ۷۳۱ و نسخه اساس مورخ به سال ۸۲۶ است، که احتمال ورود رباعی‌هایی از سایر گویندگان در آنها کمتر می‌رود، در حالی که متنی که پروفیسور رزن آلمانی، از روی آن رباعیات خیام را به آلمانی ترجمه کرد، مورخ ۷۲۱ و شامل ۳۲۹ رباعی بوده است «اما کتاب و کاغذ آن به طور وضوح، نشان می‌دهد که تاریخ زمانش، از نسخه اولی -- نسخه بودلیان مورخ ۸۶۱- دیرتر است و دکتر رزن احتمال می‌دهد که این متن، از روی نسخه‌ای که در ۷۲۱ هجری نگاشته شده، استنساخ شده باشد و نسخه نویسان. تاریخ نسخه خود را جلوتر گذاشته‌اند». (شجره، حسین، ۱۳۲/۱۷۵)

که البته در عین صائب بودن رأی دکتر رزن، باید اذعان کرد که این مجموعه- و هر مجموعه دیگری از رباعیات خیام- به مرور ایام گرد آمده و هرگز نسخه‌ای مدون از مجموعه رباعیات، از خیام یا شاگردان او پدید نیامده است.

با مقایسه مجموعه‌های رباعیات خیام؛ با مختارنامه، علاوه بر شباهت‌های فکری پنجگانه فوق‌الذکر به بعضی از رباعیات برمی‌خوریم که مشترکاً در مختارنامه و سایر مجموعه‌ها- گاهی بعینه و گاهی با تغییر جزیی کلمات- آمده است، از جمله: خیام:

بر مفرش خاک، خفتگان می بینم در زیرزمین نهفتگان می بینم  
چندان که به صحرای عدم می نگرم ناآمدگان و رفتگان می بینم

(فروغی ۱۰۲) (هدایت/۸۵)

عطار:

بر بستر خاک، خفتگان می بینم در زیر زمین نهفتگان می بینم  
چندان که به صحرای عدم می نگرم ناآمدگان و رفتگان می بینم

(مختارنامه/۱۲۱)

خیام:

چون عهده نمی کند کسی فردا را حالی خوش دار، این دل پرسودا را  
می نوش به ماهتاب ای ماه که ماه بسیار بتابد و نیابد مارا

(فروغی ۷۱) (هدایت/۱۰۴)

عطار:

چون عهده نمی کند کسی فردا را بیک امشب خوش کن دل پرسودا را  
می نوش به نور ماه، ای ماه، که ماه بسیار بتابد که نیابد مارا

(مختارنامه/۲۱۱)

خیام:

بر چهره گل، نسیم نوروز خوش است در صحن چمن، روی دل افروز خوش است  
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست خوش باش و زدی مگو، که امروز خوش است

(فروغی ۷۵) (هدایت/۱۰۶) (دانشفر/۱۸۷)

عطار:

بر چهره گل، شبنم نوروز خوش است در باغ و چمن روی دل افروز خوش است  
از دی که گذشت، هر چه گویی خوش نیست خوش باش و زدی مگو، که امروز خوش است

(مختارنامه/۲۱۰)

خیام:

می خور که فلک بهر هلاک من و تو قصدی دارد به جان پاک من و تو  
در سبزه نشین و می روشن می خور کاین سبزه بسی دَمَد ز خاک من و تو

عطار:

می خور، که فلک بهر هلاک من و تو قصدی دارد به جان پاک من و تو  
بر سبزه نشین، که عمر بسیار نماند تا سبزه برون دَمَد ز خاک من و تو  
(مختارنامه/۲۱۳)

خیام:

مهتاب، به نور دامن شب بشکافت می نوش، دمی بهتر از این نتوان یافت  
خوش باش و میندیش، که مهتاب بسی آندر سر خاک یک به یک خواهد تافت  
(فروغی/۸۲)(هدایت/۱۰۶)

عطار:

مهتاب، به نور، دامن شب بشکافت می خور که دمی خوش تر از این نتوان یافت  
خوش باش و بیندش که مهتاب بسی خوش بر سر خاک یک به یک خواهد تافت  
(مختارنامه/۲۱۱)

علاوه بر این تکرارها، تعداد بسیاری از رباعیات عطار- در مختارنامه- با مضمون  
بعضی رباعیات خیام، مانند است و تفکرانی چون تفکرات او، در آنها می توان دید از جمله:

عطار:

ای دل! دیدی که هر چه دیدی هیچ است؟ هر قصه دوران که شنیدی، هیچ است  
چندین که زهر سوی دویدی هیچ است و امروز که گوشه ای گزیدی هیچ است  
(مختارنامه/۴۸)

خیام:

دنیا دیدی و هر چه دیدی، هیچ است و آن نیز که گفتی و شنیدی، هیچ است  
سرتاسر آفاق دویدی هیچ است و آن نیز که در خانه خزیدی، هیچ است  
(هدایت/۱۰۱)(مضانی/رباعی/۸۹)

این رباعی در «فروغی» نیامده است، ولی در نسخه‌های دیگر علاوه بر رباعی مذکور، رباعی دیگری نیز با همین ردیف آمده است:

دوران جهان بی‌می و ساقی هیچ است بی‌زمزمه نای عراقسی هیچ است  
هر چند در احوال جهان می‌نگرم حاصل همه عشرت است و باقی هیچ است  
(هدایت ۱۱۰/۱)، (رمضانی / رباعی ۹۱)

عطار:

پیش از من و تو، پیر و جوانی بوده است انس‌دو هگتی و شادمانی بسوده است  
جرعه مفکن بر دهن خاک، که خاک دهنی چو نقل دانی بودست  
(مختارنامه/۱۲۰)

خیام:

پیش از من و تو، لیل و نهاری بوده است گردنده فلک نیز به کاری بوده است  
ز نهار قدم به خاک هسته نهی کان مردمک چشم نگاری بوده است  
(فروغی/۳۸)، (رمضانی، رباعی ۵۱)

که از نظر مفهوم یکی است. (در متن فروغی مصراع سوم بدین صورت است: «هرجا که قدم نهی تو بر روی زمین» و معلوم می‌شود که رباعی، از سینه‌ها و با دگرگونی‌های شفاهی، ثبت شده است. رباعی منقول در متن فروغی، از کتاب نزهة المجالس است که به سال ۷۳۱، یعنی حدود ۲۱۴ سال پس از مرگ خیام نوشته شده است.

عطار:

روزی که بود روز هلاک من و تو از تن برهد روان پاک من و تو  
ای بس که نباشیم وز این طاق کبود مه می‌تابد بر سر خاک من و تو  
(مختارنامه/۲۱۱)

دو رباعی با همین قافیه و ردیف، در مجموعه رباعیات خیام دیده می‌شود:

از تن چو برفت جان پاک من و تو خشتی دو نهند بر مفاک من و تو  
وانگاه برای خشت گسور دگساران در کالبدی کشند خاک من و تو  
(فروغی/۱۰۸)، (دانشفر/۲۳۵)، (رمضانی، رباعی ۳۹۴، با اندک تغییری)

و دیگری:

می خور که فلک بهر هلاک من و تو قصدی دارد به جان پاک من و تو  
در سبزه نشین و می روشن می خور کاین سبزه برون دمد ز خاک من و تو

(رمضانی، رباعی ۳۹۶)

متأسفانه نسخه چاپ کلاله خاور- رمضانی- مشخص نکرده است که رباعی‌ها را از کدام مجموعه چاپ کرده است، زیرا اگر چه در مقدمه، قدری از تحقیقات مرحوم فروغی را آورده است ولی تعداد رباعیاتی که آورده تقریباً ۲/۵ برابر نسخه فروغی است، و گرنه تفاوت این دگرگونی‌ها بهتر مشخص می‌شد.

خیام، رباعی با ردیف ای ساقی و به مضمون ذیل دارد:

تا چند حدیث پنج و چار، ای ساقی! مشکل چه یکی چه صد هزار، ای ساقی!  
خاکیم همه، چنگ بساز، ای ساقی بسادیم همه باده بیار، ای ساقی!

(فروغی/۱۱۳)

که در نسخه رمضانی، در مصراع سوم به جای «ای ساقی!»، «ای مطرب» آمده است که با چنگ مناسب‌تر است. (رمضانی، رباعی ۴۴۰) در ترانه‌های خیام رباعی دیگری با ردیف «ای ساقی» و با قافیه‌ای دیگر آمده است:

آنان که ز پیش رفته‌اند، ای ساقی در خاک غرور خفته‌اند، ای ساقی!  
رو باده خور و حقیقت از من بشنو باد است هر آنچه گفته‌اند، ای ساقی!

(هدایت/۷۲) (صافی/۱۰۹)

رباعی دیگری، با ردیف «ای ساقی» در رمضانی (رباعی ۴۴۱) آمده است که بسیار سخیف و غیرهنری است و مشخص نیست که آن را از کجا به نام خیام ثبت کرده است:

تا چند زیاسین و برات، ای ساقی! بنویس به میخانه برات، ای ساقی!  
روزی که برات ما به میخانه برند آن روز، به از شب برات، ای ساقی!

در ترجمه عربی رباعیات خیام، نیز رباعی با همین ردیف آمده است که ظاهراً دگرگون یافته رباعی منقول از فروغی است:

در سنگ اگر شوی چونار، ای ساقی! هم آب اجل کند گذار، ای ساقی!

خاک است جهان، غزل بگو، ای مطرب با دست نفس، باده بیار، ای ساقی

(صافی/۱۰۶)

نیز رباعی دیگری با ردیف ساقی، که مسلم است از خیام نیست (ص ۱۰۷)  
عطار نیشابوری ۱۳ رباعی با ردیف «ای ساقی» و بامضامینی بسیار نزدیک به رباعی  
منقول در فروغی دارد:

تا کی گویی زچار و هفت، ای ساقی! تا چند زچار و هفت، تفت ای ساقی!  
هین قول بگو که وقت شد، ای مطرب! هین باده بده که عمر رفت، ای ساقی!

(مختارنامه/۲۰۹)

یا:

چون گل بشکفت در بهار، ای ساقی! تا کی نهدم زمانه خسار، ای ساقی!  
در پیش بنه صراحی و برکف جام با سبز خطی به سبزهزار، ای ساقی!

(همان! همان ص)

یا:

شمع است و شراب و ماهتاب، ای ساقی! شاهد ز شراب، نیم خواب، ای ساقی!  
از خاک مگو، وین دل پر آتش نیز بر بباد منده بیار آب، ای ساقی!

- ۱۲) شمس قیس رازی. المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح دوباره مدرس رضوی، انتشارات تهران، تهران ۱۳۱۴
- ۱۳) صافی، سید احمد، رباعیات حکیم عمر خیام با ترجمه به شعر عربی، انتشارات فروغی، بی جا، بی تا
- ۱۴) صدیقی نخجوانی، خیام پنداری و پاسخ افکار قلندرانه او، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۴۷
- ۱۵) صفاء، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ابن سینا، تهران ۱۳۴۷
- ۱۶) غزالی، ابوحامد امام محمد، خدیوچم، حسین، انتشارات علمی فرهنگی، چ یازدهم، تهران ۱۳۸۳
- ۱۷) فروغی، محمد علی و دکتر غنی، رباعیات حکیم خیام نیشابوری، شرکت سهامی چاپ نگین، تهران، ۱۳۲۱
- ۱۸) محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات فردوسی، تهران، بی تا
- ۱۹) محمدین متور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، شفیعی کدکنی، محمد رضا، آگاه، تهران

آیا صرف نظر از مثنوی‌های چهارگانه و تفکرات ناب عرفانی و غزلیات - که نابترین لحظه‌های عارفانه و گاه عاشقانه عطار است - عطار، در بعضی رباعیات، خیامی دیگر نیست؟ و همان تفکرات ناب فلسفه خیامی را دنبال نمی‌کند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که تحقیقی بیشتر می‌طلبد.

اجزای زمین، تن خردمندان است    ذرات هوا، جمله لب و دندان است  
 بندیش که خاکی که برو می‌گذری    گیسوی بتان و روی دل‌بندان است

(مختارنامه/۱۲۰)

و:

هر سبزه و گل که از زمین بیرون رُست    از خاک یکی سبزه خطِ گلگون رُست  
 هر نرگس و لاله کز گله و هامون رُست    از چشم‌بُسی و ز جگری پر خون رُست

(مختارنامه/۱۲۰)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منابع و مآخذ

- ۱) اشرف‌زاده، رضا، گزیده رباعیات عطار نیشابوری، اساطیر، تهران ۱۳۷۷
- ۲) انصاری، خواجه عبدالله، رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، تصحیح دستگردی، وحید، کتاب فروشی، تهران ۱۳۴۹
- ۳) برتلس، یوگنی، رباعیات عمر خیام، انتشارات گام، تهران، بهار ۶۲
- ۴) بهاریان، اکبر، خیام و فیتز جرالد، انتشارات بامداد، تهران ۱۳۴۵
- ۵) جعفری، محمد تقی، تحلیل شخصیت خیام، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۸
- ۶) دانشفر، حسین، درباره رباعیات عمر خیام (با مقدمه مینوی، مجتبی) انتشارات اسکندری، تهران، بی‌تا
- ۷) رضائی، محمد، رباعیات حکیم عمر خیام (تصحیح و مقابله)، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۵
- ۸) رودکی، ابوجعفر، دیوان شعر رودکی، شعار، جعفر، نشر قطره، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۰
- ۹) شجره، حسین، تحقیق در رباعیات و زندگانی خیام، کتاب‌فروشی اقبال، تهران ۱۳۲۰
- ۱۰) شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، زبور پارسی، آگه، تهران ۱۳۷۸
- ۱۱) شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، گزیده دیوان شمس، کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۲

- ۱۲) شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح دوباره مدرس رضوی، انتشارات تهران، تهران ۱۳۱۴
- ۱۳) صافی، سید احمد، رباعیات حکیم عمر خیام با ترجمه به شعر عربی، انتشارات فروغی، بی جا، بی تا
- ۱۴) صدیقی نخجوانی، خیام پنداری و پاسخ افکار قلندرانه او، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۴۷
- ۱۵) صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ابن سینا، تهران ۱۳۴۷
- ۱۶) غزالی، ابوحامد امام محمد، خدیوچم، حسین، انتشارات علمی فرهنگی، چ یازدهم، تهران ۱۳۸۳
- ۱۷) فروغی، محمد علی و دکتر غنی، رباعیات حکیم خیام نیشابوری، شرکت سهامی چاپ نگین، تهران، ۱۳۳۱
- ۱۸) معجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات فردوسی، تهران، بی تا
- ۱۹) محمدبن متور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، شفیع کدکنی، محمد رضا آگاه، تهران ۱۳۶۶
- ۲۰) نظامی عروضی، سمرقندی، چهارمقاله، معین، محمد، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۲
- ۲۱) یان ریپکا، تاریخ ادبیات، ترجمه شهابی، عیسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۴



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی